

اجباری برای رفتن ندارد، می تواند بماند یا به ماموریتی کم‌خطر تر برود، می تواند در کنار خانواده بماند و از صدای خنده‌های فرزندان و محبت همسرش لبریز ششود، می تواند؛ اما دغدغه ناموس وطن او را آرام نمی‌گذارد، می‌داند که دشمن دندان تیز کرده تا وارد کشور شود، به علم به وجود خطرات فراوان، به سمت نقطه صفر مرزی حرکت می‌کند، فکر مردم محروم و گرفتاری‌هایشان او را رها نمی‌کند، با آنها آخت می‌شود و برای برطرف شدن نیازهایشان تلاش می‌کند، کم کم اما زمزمه‌های پروازش به گوش می‌رسد، با همکاران و دوستانش خداحافظی می‌کند، با همسر و مادر صحبت که نه، وصیتش را نجوا می‌کند و فردا روز موعود است… برای سرکشی به پاسگاه‌های اطراف می‌رود، آنجا هم فراتر از وظیفه عمل می‌کند و برای رفع مشکل آب روستائیان محروم پمپ آبی را به همراه می‌برد، می‌رود تا پمپ را نصب کند؛ اما گروهبگ جیش الظلم در کمین است تا پاسگاهی را به رگیار ببندد؛ با دیدن خودرو شهید عبدالله‌نژاد ترس و واهمه برای آنها چاره ای جز تسلیم منتد باقی نمی‌گذارد و اینگونه مردی دیگر از دیار سعیدی و محافظ در راه حفظ ناموس وطن، به شهادت می‌رسد.

شهید اکبر عبدالله‌نژاد یکی از غیور مردان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است که با وجود همسر و سه فرزند داوطلبانه سخت ترین ماموریت‌ها را به جان می‌خرد و در همین راه جان ششیرین را تقدیم حضرت حق می‌کند، داستان رشادت و جوانمردی، مهربانی و خلوص این مرد حق شنیدنی است؛ پس راهی سفر می‌شویم و در شهرک شهید مطهری شیراز، خانواده شهید ما را می‌پذیرند. این داستان شورانگیز را از زبان همسر شهید می‌شنویم تا وی از سیره همسر شهیدش برابیمان بیشتر بگوید…

سید محمد مشکوه الممالک

گفت‌وگوی کیهان با خانواده شهید اکبر عبدالله‌نژاد

شهید مدافع وطنی که به همسرش سفارش دعای شهادت کرد

لطفا خودتان را معرفی کنید و بفرمایید فصل آشنایی شما با شهید عبدالله‌نژاد چگونه رقم خورد؟
بنده مریم شجاعی هستم، همسر شهید اکبر عبدالله‌نژاد، فرمانده گردان علی بن حمزه شیراز، زمانی که شهید به خواستگاری ام آمد من ۱۷ سالم بود و در دبیرستان درس می‌خواندم و خواستگارهای زیادی هم داشتم. هیچکدام از خواستگاریام را هم نمی‌دیدم و همیشه یک کلام نه می‌گفتم. وقتی هم که خانواده شهید عبدالله‌نژاد من را از خانواده خواستگاری کردند، قبول نکردم؛ چون نمی‌خواستم ازدواج کنم.

من خواهر اکبرآقا را می‌شناختم و با هم دوست بودیم، او خیلی با من صحبت کرد و از رفتار و اخلاق برادرش گفت و گفت که حداقل یک بار با هم صحبت کنید. یک بار که رفته بودم کلاس ماشین نویسی، با خواهرشان داشتمش برمی‌گشتم، سر صحبت را باز کرد و دوباره در مورد برادرش صحبت کرد و کلی اصرار که با هم صحبت کنید. در بین راه به مسجد صاحب الزمان(عج) آمدم، رسیدیم، زمان اذان هم بود، رو کرد به مسجد و گفت ما صاحب الزمان(عج) کار را به خودت می‌سیارم، حالا یک بار او را ببینیم و بعد می‌گویم نه. به خواهرشان هم گفتم باشد بگوید بیایند، ایشان را می‌بینم.

همان شب به منزل مان آمدند. یک چهره مذهبی، مومن و دلنشین داشتند. دستش را جلو گرفت و گفت: «ببینید من همین طور صاف و صادق هستم و اگر وصلتی



صورت گرفت می‌خواهم شما را خوشبخت کنم.»آن زمان شهید ۱۹ ساله بودند و از ۱۰ سالگی هم بردشان را از دست داده بودند؛ لذا وضعیت مالی ضعیفی داشتند؛ ولی من هیچگاه در این مورد سوالی نپرسیدم. خودش بعدها می‌گفت: «ما این همه با هم صحبت کردیم و از خواستگاری تا عقد حدود ۴۰ روز طول کشید؛ ولی هیچ وقت در آمدن و دارایی من نپرسیدی!»

از زندگی مشترکتان بگویند.

ما سال ۸۰ عقد و ۸۲ عروسی کردیم و در کل ۱۳ سال با هم زندگی کردیم که حاصل آن سه پسر به نام‌های مهدی، یونس و محمدحسین است. ما زندگی کوتاهی داشتیم؛ اما اکبر همیشه می‌گفت: «طول زندگی

مهم نیست، عرض زندگی مهم است.»

همسر در دانشگاه امام حسین تهران در رشته مدیریت دفاعی تحصیل می‌کرد، زمانی که عقد کردیم سال دوم دانشگاه و از همان زمان مدام در ماموریت بود. زمانی هم که ازدواج کردیم ۷ ماه از تحصیلات باقی مانده بود. **از خصوصیات اخلاقی شهید عبدالله‌نژاد بگویند.**

اگر کسی برای نخستین بار ایشان را می‌دید شفته اخلاق و رفتارش می‌شد، خیلی خوش اخلاق بود. همیشه آدم‌ها جذب اخلاقی می‌شدند. وقتی وارد مجلسی می‌شدیم همه خوشحال می‌شدند که اکبر آمده؛ چون جو به سمت شوخی و خنده می‌رفت، طوری هم شوخی نمی‌کرد که به کسی برخورد یا جسارتی شود.

وقتی از ماموریت زاهدان مطلع شدید چه عکس‌العملی داشتید؟

البته اول فرار بود. برود عراق اما لغو شد و به نظر من اگر اکبر در زاهدان شهید نمی‌شد در سوریه به شهادت می‌رسید؛ چون اخلاق او را می‌دانستیم.وقتی ماموریتی پیش می‌آمد او نفر اول بود که می‌رفت. در مورد زاهدان هم می‌توانستند نیروهای دیگری را بفرستند و اجباری هم در کار نبود؛ ولی خودش خواست که برود. شش ماه آخری که ما با هم زندگی کردیم اخلاق و رفتارش خیلی تغییر کرده بود، نماز که می‌خواند گریه می‌کرد، پای سخنایی حضرت اقا هم نمی‌نستس گریه‌اش می‌گرفت.یک بار من در آشپزخانه بودم و او هم سر کار بود، وقتی رسید گفتم: «شهید سعید است و شهادت سعادت»؛ و بلند گفتم: «دعا کن تا من شهید شوم.» من هم از آشپزخانه گفتم: «ان شاءالله. ان شاءالله که اکبر آقا شهید شود؛ ولی نه در این سن و سال.» آخر پسر کوچکمان زمانی که پدرش شهید شد یک سال و سه ماهش بود، یکی دیگر ۱۰ ساله و دیگری ۵ سال و نیمه بودند.

خیلی به او وابسته بودم؛ چون من سه تا بچه کوچک داشتم و وقتی کارهای خودش تمام می‌شد خیلی به من کمک می‌کرد، بچه‌ها را حمام می‌برد، ظرف‌ها را می‌شست و کارهای منزل را انجام می‌داد. هر چند زمان خیلی کمی‌خانه بود و گاهی ساعت ۱۱،۱۰ شب می‌آمد؛ ولی با این حال کمک‌حالم بود.

چطور شما را راضی کرد که به این ماموریت برود؟

هر کاری هم می‌خواست انجام بدهد تا رضایت من را جلب نمی‌کرد، انجام نمی‌داد. زمانی هم که می‌خواست برود زاهدان، حدود دو ساعت با من حرف زد تا من را راضی کند. گفتم: «کبر رگر رفتی و اتفاقی افتاد چی؟ اصلا به فکر ما هستی، شاید من و بچه‌ها را دوست نداری.» گفت: «خاکم خودت می‌دوئی که من عاشق تو و بچه‌ها هستم؛ اما اگر من وظایف هستم، امنیت ناموس برای من خیلی مهمه. سرما وضعت کشور، کشور بی‌ثباتی نیست، اگر جامعه خیر

اجباری برای رفتن ندارد، می تواند بماند یا به ماموریتی کم‌خطر تر برود، می تواند در کنار خانواده بماند و از صدای خنده‌های فرزندان و محبت همسرش لبریز ششود، می تواند؛ اما دغدغه ناموس وطن او را آرام نمی‌گذارد، می‌داند که دشمن دندان تیز کرده تا وارد کشور شود، به علم به وجود خطرات فراوان، به سمت نقطه صفر مرزی حرکت می‌کند، فکر مردم محروم و گرفتاری‌هایشان او را رها نمی‌کند، با آنها آخت می‌شود و برای برطرف شدن نیازهایشان تلاش می‌کند، کم کم اما زمزمه‌های پروازش به گوش می‌رسد، با همکاران و دوستانش خداحافظی می‌کند، با همسر و مادر صحبت که نه، وصیتش را نجوا می‌کند و فردا روز موعود است… برای سرکشی به پاسگاه‌های اطراف می‌رود، آنجا هم فراتر از وظیفه عمل می‌کند و برای رفع مشکل آب روستائیان محروم پمپ آبی را به همراه می‌برد، می‌رود تا پمپ را نصب کند؛ اما گریار ببندد؛ با دیدن خودرو شهید عبدالله‌نژاد ترس و واهمه برای آنها چاره ای جز تسلیم منتد باقی نمی‌گذارد و اینگونه مردی دیگر از دیار سعیدی و محافظ در راه حفظ ناموس وطن، به شهادت می‌رسد.

شهید اکبر عبدالله‌نژاد یکی از غیور مردان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است که با وجود همسر و سه فرزند داوطلبانه سخت ترین ماموریت‌ها را به جان می‌خرد و در همین راه جان ششیرین را تقدیم حضرت حق می‌کند، داستان رشادت و جوانمردی، مهربانی و خلوص این مرد حق شنیدنی است؛ پس راهی سفر می‌شویم و در شهرک شهید مطهری شیراز، خانواده شهید ما را می‌پذیرند. این داستان شورانگیز را از زبان همسر شهید می‌شنویم تا وی از سیره همسر شهیدش برابیمان بیشتر بگوید…

سید محمد مشکوه الممالک

گفت‌وگوی کیهان با خانواده شهید اکبر عبدالله‌نژاد



تو را نزد خود احساس می‌کنم و این حس را با قلم همراه هم پوشیده‌اند. همان لحظه فهمیدم که اتفاقی برای اکبر افتاده، فقط قادر سرم بود و بدون کفش و دمپایی دویدم سمت کوجه، برادرشوهرم چادرم را گرفت و من خوردم زمین و گرنه می‌رفتم سمت خیابان. به برادرشوهرم گفتم داداش، اکبر؟ گفت اکبر هیچیش نشده، فقط زخمی‌شده.

گفتم طوری نشده و تو لباس مشکئی پوشیدی؟ دایی همسرم گفت فقط اکبر تیر خورده. گفتم تیر خورده و شما لباس مشکئی پوشیدید؟ گویا همه اینها از شب قبل خبر داشتند ولی به من نمی‌گفتند. بعدها برادر شوهرم گفت ما نمی‌دانستیم چطور به شما بگوییم. یک لحظه سرم را بلند کردم و دیدم داخل کوجه پر از نظلمی‌است، گویا از همان موقع که پسرم رفته بود مدرسه آنهادر کوجه بیات بودند. یک لحظه چشمم خورد به همان همکار همسر که به او رنگ زده بودم. چادرم را انداختم روی صورتم و برگشتم داخل و اجازه ندادم کسی صدای من را بشنود، چون اکبر هم روی این مسائل حساس بود. **کجا با بیکر همسرتان مواجه شدید و به او چه گفتید؟**

شهید عبدالله‌نژاد نخستین شهید لشکر بعد از دفاع مقدس بودند، برای همین هم برنامه خاصی برای بیکر نداشتند. من آن روز رفتم حسینیه تالاره و یکم، مریم جان تو سر تفرشاش می‌کنم به دعا و دعا و باز یکم دعا، برای خوشبختی در زندگیمان و پیشرفت در اموراتمان. باشد که پر تو عنایت خاوندی زندگانی برپاری را در پیش رو داشته باشیسم و بدنگان شاکری در رگاه او باشیسم.

همسر عزیزم هر از چند گاهی با دل خودت خلوت کن و در مورد حرفه‌ایی که با هم می‌زیم، آینده زندگی مشترکمان و راههای رسیدن به اهدافی که با هم در نظر گرفته ایم، فکر کن و چگونگی طی این مسیر که زندگی نامش نهنداند.

مریم جان اگر گاهیگی من و تو در مورد خیلییی از آرمان‌های آیندهمان زیاد صحبت می‌کنیم؛ ولی باید خیلی مواظب باشیم که این صحبت‌ها برای وقت پر کردن نباشد. برای همان لحظه‌هایی نباشد که اگر این طور باشد ذره ای که ارزش ندارد، هیچ، بلکه ضرر هم دارد. حرف‌های ما را خطاب قرار بپهوده گذرانده‌ام، ما با هم مقصد و هدف زندگی‌مان را تعیین کرده‌ایم و آن تلاش در جهت خوشبختی و عاقبت بخیری در دنیا و آخرت است.

آلآکلی یکی از نکه کارهای او عاقبت بخیری بود، بعد حال و احوال می‌گفت ان شاءالله عاقبت بخیر شوی. خودش هم عاقبت بخیر شد.

پس آیا این توان را در خود داریم یا در وسط راه لنگ می‌زیم، راه را اگر آدمی‌ساده بگیرد، حتما در بین راه باز می‌ماند؛ ولی اگر اول با توکل بر خداوند و بعد هم خودسازی و با صبر و عشق و ایثار در این راه قدم برداریم و به سوی اقی روشن گام خواهیم برداشت.

مریم جان اگر گاهیگی من و تو در مورد مادی و معنوی زندگیمان سست شدم کمکم کن که از آن سستی بیرون بیایم، نه اینکه اگر من مانند بید به این طرف و آن طرف رفتم تو هم همسویم شوی. همسر عزیزم تو را به پیوندمان است. ما اگر من لرتژیی پیدا کردم تو چنان محکم باش تا لرتزم تبدیل به ریزش نشود. جلب نظر من را در زندگی معنوی خود ملالک قرار نده، فقط در نظر داشته باش که خداوند برای یک زن مسلمان چه برنامه‌هایی در نظر گرفته است، و در اجرایی آن کوشا باش و مطمئن باش من از چنین همسری راضی که هستم هیچ، بلکه به او افتخار هم می‌کنم. باور کن عمر آدمی‌ای یک چشمم برهم زدن خود حاضر نمی‌شود آدمی تنهایی نداشته. نه همسری، نه پدری، نه مادری، برای همین است که می‌گویند ما در قبال زندگی‌مان مسئولیت داریم، آن موقع که از من یا تو سوالی شود چه کردید در قبال یکدیگر به راستی چه بگوییم. بگوییم فقط حرف‌های شیرینی بود که با هم در د و بدل کردیم. حرف‌هایی برای خالی نماندن اوقات فراتمان. خدای نکرده بگوییم نسبت به دروگو بودیم، وای به خدای زین و مردی از مسائل را تجربه کند، چه خوب و چه بد، بی‌مسئولیت و دروگو باشند یا حرف‌هایی بود که با هم در رضایت یکدیگر و همان لحظه‌ها و ساعت‌ها، و با دل‌هایی پر از ریا و منافقانه برخورد کردیم که خداوند شاید نادانی را فغ کند، ولی از مسئلق و دروگو هرگز نمی‌گذرد؛ چون چنین انسان‌هایی از روی عمد و آگاهی این چنین نقش بازی کردند و مانند سکه دورو داشتند.

مریم جان! با خدا برآی خدا و به یاد خدا زندگی کن که از خداوند شخصیتی مقندر و روحی آرام و دلی پر از محبت و ایمان برای تو طلب می‌کنم. عزیزم با نگاهی گذرنا در دنیای اطراف آدمی خیلی از چیزها و حقیقت‌ها را می‌تواند درک کند و قبل از آنکه برای خود آدمی‌پیش بیاید خیلی از مسائل را تجربه کند، چه خوب و چه بد، من نظرم به کنجگویی در زندگی مردم نیست که این عملی بس ناپسند است. فقط منظورم به شواهد روشن و عینی است که در گذر زمان با آن مواجه هستی. به راستی اگر آدم‌ها در زندگی کمی صبر و ایثار را پیشه خود می‌کردند و خوشتن‌دار بودند با تفکر و تعقل زندگی می‌کردند، نسبت به یکدیگر اعتماد داشته باشند و واقعیت‌های زندگی را در نظر بگیرند و از مقایسه خود، زندگی و همسرشان با دیگران بپرهیزند و حرف‌ها و تجربه‌های دیگران را بشنوند و نکات آموزنده آن را در زندگی پیاده کنند؛ ولی از دخالت دیگران در زندگی‌شان بپرهیزند و زندگی را متعلق به هر دوشان بدانند، آن وقت است که این معنای واقعی زندگی و خوشبختی را با تمام وجود احساس می‌کنند، و در نظر داشته باش که اگر این کارها برای رضای خداوند باشد خسته کننده که نیست هیچ، بلکه تسکین آن نیز لذت بخش است و همراه با اجر و ثواب معنوی است.

یک رباعی گفته بودم در وصف جانبازان ویلچرنشین که:

یک رزق باغی گفته بودم در وصف جانبازان ویلچرنشین که:

ازخواست جحد جدا نمی‌گردد چرخ

ازبس که به روی چرخ ما چرخ زدیم

انگار بدون ما نمی‌گردد چرخ

این سوره‌به به افتضای شعر بودندش. قاعداً متضمن افرق و غلو هم هست ولی نه اینکه امروز چون خبر پرکشیدن حسین را شنیدم این احساس به من دست داده باشد، بلکه با آشنایی نسبتاً عمیق از حسین شهید و احساسی که در این سال‌ها نسبت به او پیدا کرده بودم، او را یکی از مصادیقی که از خواندن این رباعی در ذهن متبادر می‌شود، تصور می‌کردم!

خدا ما را در دنیا از قدراتمان و در آخرت از شفاعت‌شدگان این شهیدان قرار دهد؛ ان‌شاءالله.

به بهانه سالگرد عملیات کربلای ۵

وقتی نصف جهان از ما شکست خورد!

عبدالله حنیفه‌زاده

پیش از صحبت دربارهٔ این عملیات باید قدری به عقب برگردیم. پس از پیروزی قوای ایران در عملیات والفجر ۸ فرماندهان نظامی به فکر طراحی یک عملیات سراسری به منظور پیروزی نهایی در جنگ با حداقل گرفتن یک نتیجه مهم و احقاق حقوق ملت ایران در جنگ افتادند، ولی انجام عملیات مهم و سراسری با مشکلاتی همراه بود که عبارتند از: یک- تأمین نیروی انسانی مورد نیاز جهت انجام این عملیات فرماندهان نظامی برای انجام عملیات سراسری نیرویی به استعداد ۵۰۰ الی ۱۰۰۰ گردان علاوه بر نیروهای ارتش و سپاه و سایر قوای مسلح مستقر در جبهه‌های پیش‌بینی کرده بودند که ما فقط توانستیم نیرویی استعداد یک صد هزار نفر با نام سپاهیان محمد رسول‌الله(ص) فراهم آوریم، دو- شرایط اقتصادی حاکم بر کشور در آن مقطع اجازه انجام چنین عملیات گسترده‌ای را نمی‌داد، به ویژه سقوط قیمت نفت از سطح ۲۸ دلار در هر بشکه به حدود پنج دلار در هر بشکه رسیده بود. این توطئه پس از پیروزی ایران در فاو و ظاهر شدن علامت پیروزی ایران در جنگ به منظور تحت فشار قرار دادن کشورمان و تحمیل خواسته‌های دشمنان در پایان جنگ انجام پذیرفت. سه- انجام عملیاتی گسترده در جنگ نیازمند مهمات و تسلیحات فراوانی بود که در نظر گرفتن تحریم‌های نظامی علیه کشورمان، تأمین تسلیحات و مهمات مورد نیاز این عملیات مقدور نبود، به ویژه آنکه ارتش عراق- با حمایت آمریکا و برخی از دولت‌های غربی و شرقی- به پیشرفته‌ترین سلاح‌های روز دنیا مسلح شده بود. بنابراین انجام عملیات سراسری در آن زمان غیرممکن و منتفی اعلام شد و طرح یک عملیات بزرگ در یک جبهه مهم مورد بررسی فرماندهان نیروهای مسلح قرار گرفت و پس از بررسی‌های فراوان منطقه عملیاتی بصره برای انجام این عملیات مهم مورد تصویب قرار گرفت.



قبل از پرداختن به نحوه عملیات کربلای پنج لازم است قدری درباره استحکامات و موانع ایجاد شده توسط ارتش عراق که با همکاری مستشاران نظامی خارجی (اسرائیلی، عربی و اروپایی) به منظور جلوگیری از سقوط بندر بصره در برابر حملات احتمالی ایران ایجاد شده بود توضیحاتی بیان شود تا عظمت فداکاری و ایثار فرزندان این ملت برای نسل کنونی معلوم گردد، این موانع عبارتند از: میادین وسیع مین، سپه‌های خاردار که جریان برق به آن متصل شده بود، ایجاد کانال‌های آب و کار گذاشتن انواع تله‌های انفجاری در داخل این کانال‌ها برای مثال کانال دریاچه پرورش ماهی در جزیره ماهی کائالی به عرض یک کیلومتر و طول ۲۰۰ کیلومتر تله‌های انفجاری درون کانال بزمزم خود پیشروی رزمندگان اسلام را در این منطقه نامسکن می‌دانستند علاوهبر آن موانع استحکاماتی که ارتش عراق به منظور جلوگیری از پیشروی رزمندگان اسلام ایجاد شده بود کارشناسان نظامی آن را با دزهای بارلو که در جنگ جهانی اول توسط ارتش آلمان به منظور جلوگیری از پیشروی قوای متفقین ایجاد شده بود برابر می‌دانستند.

صاف بر آن واحدهای توپخانه ارتش عراق ۲۵۰ گلوله در ثانیه انواع مختلف توپخانه به مواضع نیروهای ایرانی شلیک می‌کردند، علاوه آتش خمپاره‌اندازها و تانک‌ها و قوای زرهی ارتش عراق علیه مواضع نیروهای عمل‌کننده ایرانی آتش می‌نمودند علاوهبر این جنگنده‌های مدرن و پیشرفته نیروی هوایی عراق و همچنین تپه‌های ارتش صلیبکرتپه‌های ارتش عراق مدام مواضع رزمندگان اسلام را بمباران نموده شدت آتش به حدی بود که آیت‌الله صیاح زیدی می‌دانستند علاوهبر آن موانع استحکاماتی که ارتش عراق به منظور جلوگیری از پیشروی سلاح‌های پیشرفته موجود متعارف و غیرمتعارف استفاده نمودند و در یک کلمه هر آنچه که ارتش عراق در طول هشت سال از انواع سلاح‌ها و مهمات موجود را اختیار خود استفاده نمود از تمامی آنها در عملیات کربلای پنج استفاده نمود حتی سلاح‌های کشنده شیمیایی مانند گاز خردل (گاز اصعب) استفاده نمودند و فقط از سلاح‌های امنی استفاده نکردند ولی باز تسلیم اراده رزمندگان ایران نشد و توانستند از پیروزی آن‌ها جلوگیری کنند.

تاریخ انجام عملیات سعاست ۲۲ شامگاه ۱۹/۱۰/۱۳۶۵ منطقه عملیات شلمچه و شرق

بصره و ناصریه بود. این عملیات تحت فرماندهی قرارگاه خاتم‌الانبیاء توسط سپاه پاسداران انجام شد. قرارگاه فوق‌الذکر با تشکیل سه قرارگاه فرعی به نام‌های قرارگاه کربلا نجف قدس این عملیات را فرماندهی می‌نمود.

در ضمن نیروهای ظفرمند ارتش جمهوری اسلامی ایران مسئولیت و پشتیبانی کامل این عملیات را بر عهده داشتند. برای مثال واحدهای توپخانه ارتش به طور کامل نقش فعال در ریختن آتش تهیه مناسب به مواضع ارتش عراق به منظور پیشروی سریع نیروهای عمل‌کننده و نیروهای هوایی ارتش در پوشش کامل هوایی و بمباران مواضع نیروهای عراقی به عهده داشت، همچنین تپه‌های آتش هوانیروز مسئولیت شکار تانک‌ها و قوای زرهی ارتش عراق را بر عهده کامل به عهده داشت و بخش دیگری از نیروهای ارتش عملیاتی را نام کربلای ۵ با رمز مقدس یا زهر(اس) در محور عملیاتی سومار-نفت شهر و نیروهای لشکر ۶۴ رومیه عملیات مهمی را در ارتفاعات ۲۵۱۹ درمن در منطقه عمومی حاج عمران تحت عنوان کربلای ۷ را به منظور کاستن از فشار نیروهای عراقی در جبهه‌های جنوب ایران نمودند.

اما آثار منطقه‌ای و بین‌المللی ناشی از پیروزی در این عملیات نیز قابل توجه بود. با ظهور علامت شکست دشمنم ناو هواپیمابر جان آف کندی با تجهیزات کامل برای نجات نیروهای عراقی به منطقه اعزام شد. حضور قوای ناوگان‌های نظامی قدرت‌تایی که می‌توان گفت نصف جهان را در اختیار داشتند یعنی آمریکا و انگلیس و فرانسه و شوروی به منظور حمایت از صدام و نیروهای نظامی عراق و دخالت در جنگ به نفع عراق برای جلوگیری از شکست قطعی عراق به نحوی که آنها اعلام کردند تمام کاروان‌های نفتکش اعزامی به بندار کشورهای حوزه خلیج‌فارس که متحد عراق در جنگ بودند به خاطر جلوگیری از حمله نیروهای ایرانی به آنها اسکورت خواهند نمود، چرا که ایران اعلام کرده بود در صورتی که عراق کاروان‌های تجاری و نفتکش‌شان را مورد حمله قرار دهد ما نیز مقابله به مثل خواهیم کرد و متحذان آن را مورد حمله شدید قرار خواهیم داد به همین منظور نیروی دریایی سپاه پاسداران هم‌زمان با عملیات کربلای ۵ به منطقه اعزام گردید.



ما برای این چادر داریم می‌رویم!

رگ‌هایش پاره پاره شده بود و خونریزی شدیدی داشت. وقتی دکتر این مجروح را دید به من گفت: بیارش داخل اتاق عمل... دکتر اشاره کرد که چادرم را دریاورم تا راحت‌تر بتوانم مجروح را جابه‌جا کنم. مجروح به سختی گوشه چادرم را گرفت و بریده بریده و به سختی گفت: «من دارم می‌روم تا تو چادرت را درنیاوری؛ ما برای این چادر داریم می‌رویم» چادرم در مشتت بود که شهید شدم...

راوی: خانم موسوی از پرستاران زمان جنگ/ منبع: کتاب خانم‌ها حتما بخوانند، صفحه ۲۴

یک شهید، یک خاصره

اهمیت به نماز

مریم عرفانیان

بیشتر فامیل می‌گفتند: «خوش به حالان که همچنین پسری دارید. اگر پسر ما بود یک لحظه از او غافل نمی‌شدیم.» این حرف‌ها را موقعی می‌زدند که می‌دیدند همه بچه‌های فامیل را جمع کرده و نماز جماعت می‌خوانند. خودش معمولاً پیش‌نماز بود. وضو می‌گرفت و از دیگران هم می‌خواست وضو بگیرند و نماز جماعت بخوانند. به دخترها می‌گفت شما عقب بایستید و برسرا را پشت سر خودشان قرار می‌داد.

خاطره‌ای از شهید ولی‌الله چراغچی مسجدی راوی: فرقی معین ندروای، مادر شهید از مجموعه ایثارنامه جلد ۳۳